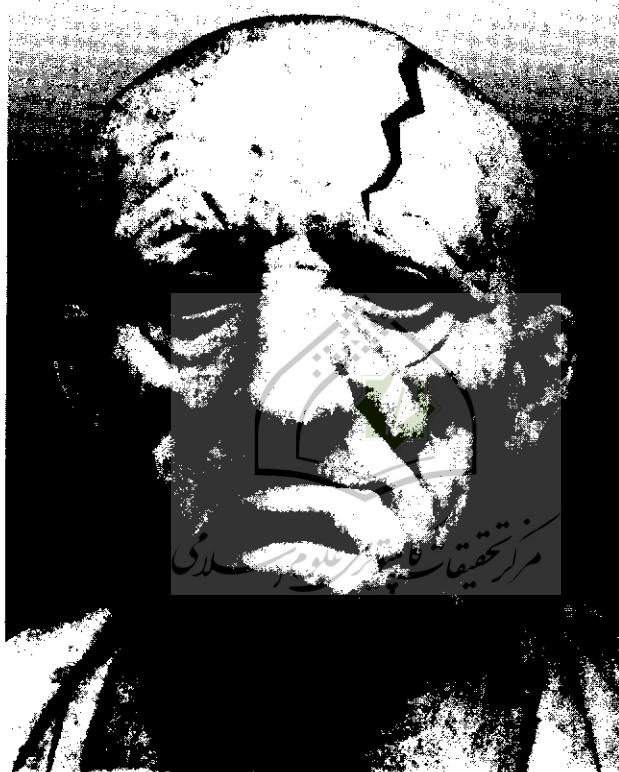


تاریخ نگاری عهد روشنگری



میشل بنتلی

ترجمه: دکتر علیرضا ملاتی توانی

افلام

این مقاله^۱ که ترجمه فصل نخست کتاب «تاریخ نگاری نوین»، اثر میشل بنتلی است، تلاشی است برای بازشناسی مؤلفها و شاخصه‌های تاریخ نگاری عهد روشنگری به عنوان سرآغاز تاریخ نگاری علمی و نوین به همراه معرفی شاخص ترین نمایندگان این جریان.

تاریخ نگاری عهد روشنگری، اساساً زاده‌ایده‌ها و تراوشتات فکری مورخان فرانسوی بود که با ارائه معنایی منحصر به فرد از زمان حال، به جستجوی گذشته‌ای می‌پرداخت که به نظر می‌رسید، فلسفه عهد روشنگری در آن ریشه دارد. مورخان این عهد، با گرایش «سکولاریستی»، نقی عوامل فرابشری در جریان تاریخ نگاری، نوشه‌های خود را در لفاظ طنز ارائه می‌کردند. آن‌ها با تقسیم بندی دوره‌های گوناگون تاریخ بشر می‌کوشیدند، با بهره‌گیری از مذاهب مکتب و بررسی آثار به جا مانده از دوران گذشته، به معرفی، توصیف و حتی در موارد نادری به تبیین گذشته پردازند. این جریان سرانجام از فرانسه به اسکاتلند و بریتانیا سرازیر شد و در چهره تاریخ‌نگاران شاخصی چون ادوارد کیبورن تجلی یافت. مطالعه مقاله حاضر می‌تواند، در تدریس درس چهاردهم کتاب «تاریخ‌شناسی»، و درس نخست کتاب «تاریخ ایران و جهان ۲»، مغاید واقع شود.

بسیاری از مشخصه‌هایی که به شکل بی‌قاعدۀ به تاریخ‌نگاری قرن هجدهم نسبت داده می‌شوند، هنگامی مجاب کننده‌تر خواهند شد که قالب خاصی از آن‌ها حاصل شود؛ مشخصه‌هایی که از رنسانس (عمدتاً فرانسوی) ایده‌ها و بلندپروازی‌های فرهنگی الهام گرفته‌اند و مدرنیته آن‌ها را «روشنگری» نامیده است. این محیط روش فکری (در شدیدترین حالت خود، بین سال‌های ۱۷۵۰ و ۱۷۹۰) باعث ظهور یک رویکرد تاریخی با ماهیت مشخص شد که به هیچ وجه کشورهای دیگر در دهه‌های بعد در زیشن آن سهیم نبودند. این رویکرد تاریخی، معنایی منحصر به فرد از «زمان حال» ارائه می‌کرد که به عنوان لحظه‌ای مهم، استثنایی و پر اهمیت در تاریخ شناخته و ترویج می‌شد. از همین رو، به نظر می‌رسد «فیلسوفان» پاریس به شکل شفافی زندگی در قرن هجدهم را دلپذیر ساخته‌اند و فرهنگ‌های یونانی و رومی را، با کمک معاصران خود در نقاط دیگر، به مثابه یک دغدغهٔ ذهنی، تعالیٰ بخشیده‌اند؛ زیرا تسبگان اروپایی پس از رنسانس، با فرهنگی که وام دار عهد باستان بود، می‌زیستند. فرانکوئیس فوره در این باره می‌نویسد:

«دوره‌ای که هنرمندان و نویسنده‌گانش با ارائه سبک‌های برتر و اقسام ادبی متنوع، آن قانون‌های معتبر، حقیقی و جذاب را بناهادند. اروپای امروز در حوزهٔ استقلال فرهنگی خود مدعیون این مسأله است؛ یعنی منازعهٔ آکادمیک میان سنت‌ها و مدرن‌ها. موضوعی که در فرانسه، پایان سلطنت لوئی چهاردهم نهایتاً بر این نظریه مرکز شد که فرهنگ باستانی فرهنگ گذشته نیست، بلکه فرهنگ زمان حال است.»

به خاطر چیرگی «زمان حال» نسب‌نامهٔ جدیدی به بهای گذشته تدوین شد که منحصرآبخش‌هایی از گذشته را شامل می‌شد و به نفع روشنگری بود. سردمداران این حرکت، برای دنیای باستان نوعی تقدس قائل شدند و آن را دستمایهٔ هوداری پُر شور و آتشین برای سراسر تاریخ جدید قرار دادند؛ تاریخی که می‌باید چگونگی ظهور فرهنگ جدید آن‌ها را نشان دهد. به لحاظ نظری القای چنین معنایی از تکامل، می‌باید متضمن برداشتی از مراحل بلند مدت گذر از زمان‌های کهن به نو باشد، تا یکی از وسوسه‌انگیزترین دستاوردهای عهد روشنگری شناخته شود. چنان که کندرمه در مقدمهٔ مقالهٔ بسیار مشهورش به آن اشاره می‌کند:

«تمام مردمی که تاریخ‌شان نگاشته می‌شود، در جایگاهی میان درجهٔ تملدنی امروزین ما و آنچه که هنوز بین قبایل وحشی وجود دارد، قرار گرفته‌اند. اگر با نگاه واحدی به تاریخ جهانی بشویت بنگریم، می‌بینیم که گاه پیشرفت تازه‌ای نموده‌اند؛ گاه ناگهان به حضیض جهالت بازگشته و در جایگاهی دور افتاده و یا در بدیعت توقف کرده‌اند؛ گاه زیر پاشنهٔ کشور گشایان از عرصهٔ زمین ناپدید گشته و با فاتحان اختلاط یافته و یا به عنوان اسیران جنگی روزگار گذرانده‌اند؛ و گاه دانشی را که از دیگر مردمان روشن ضمیر

دریافت داشته‌اند، در چرخهٔ حیات خود به دیگر ملت‌ها انتقال داده‌اند؛ و در نهایت، به یک زنجیرهٔ ناگستنی تعلق دارند که از آغاز تاریخ تا قرنی که در آن زندگی می‌کنیم، امتداد یافته است.» بدیهی است چنین نگرش‌های منصفانه‌ای، به ندرت می‌توانست تاریخ‌نگاری خاص روشنگری را اعتلاً بخشد؛ زیرا روشنگری در عمل متعهد بود تا از چهره‌های مشخص، چون: چارلز دوازدهم و لوئی چهاردهم، در تاریخ جدید تجلیل کند. اثری که بیش از همه این رویکردا آشکار کرد، کتاب ولتر با عنوان «نگاهی گذرا بر عادات و رسوم» بود که در سال ۱۷۵۶ میلادی نگارش یافت. این کتاب درحقیقت تلاش برای بررسی جاه طلبانه تاریخ دنیا با هدف تحقیر کتاب ۱۶۸۱ میلادی بوسوئه و پاسخ به آن است. به هر حال، حتی اگر در این موضوع چیز نوینی آشکار می‌شد، همچنان که از مقایسهٔ آثار تقویم نگارانهٔ ولتر بر می‌آید، بیش تر قلمرو جغرافیایی را پوشش می‌داد. به همین دلیل، «روشنگری» قسمت اعظم دوره‌های تاریخی مورده مطالعهٔ خود را که از آن احساس ناخوشایند داشت، قلم انداخت. از همین رو، تمام دوره‌های قرون وسطاً دورانی خشن و توانم با جهالت تصویر شدند. این امر به آن معنا بود که تاریخ قرون وسطاً، وقوع و تکرار اندکی در پاریس داشته است.

تاریخ‌نگاری عهد روشنگری، زمینه‌هایی برای خرسندی از «زمان حال» کشف کرد و در پرتو آن، دعاوی فلسفی را پروراند. انسان زمانی متوجه این امر می‌شود که می‌بیند، سخنگویان آن، کسانی هستند که قبل از پرداختن به تاریخ، به فیلسوف، ریاضیدان، سیاستمدار و صاحبان آثار شعری و هنری مشهورند. به همین خاطر احساس می‌شود، آن‌ها گرایشی نهفته از یک نظریه دربارهٔ گذشته را بروز داده‌اند که می‌باید در سه ویژگی محوری زیر خلاصه شود: نخست، آن‌ها در موقعیتی بحث و گفت و گو می‌کرند که فریاد «سکولاریسم» بلند بود. در حقیقت، آسان‌ترین پیشگویی دربارهٔ هر اثر الهام گرفته از روشنگری فرانسه این است که: می‌خواهد به شکل سازمان یافته‌ای به مذهب حمله کند و هرچه اصول ضدروحانی و طعنه‌آمیز است، بر ملا سازد. این امر بیش از همه در اظهار نظرهای فلاسفه تجلی یافته است.

دوم، آن‌ها بدینی ویژه‌ای را دربارهٔ انگیزه‌ها و توانایی‌های اخلاقی افراد بازتاب داده‌اند. این در حالی است که روحیهٔ بشری می‌کوشد تا به سطوح نوین و بالایی از حاکمیت اخلاقی ارتقا یابد. بدین ترتیب، آن‌ها پذیرش و اثرگذاری عوامل فرابشری را انکار می‌کنند.

سوم، و چشم‌گیرتر از همه این که آن‌ها متونی نگاشته‌اند که در آن‌ها طنزنویسی متوقف نمی‌شود، بلکه بخش قاطعی از آهنگ توسل جستن به اقدام کاملاً متهورانه است. این امر می‌تواند به خاطر تأکید بر «زمان حال»، یک شادابی حقیقی و روحی ایجاد کند و نتیجهٔ مطلوبی داشته باشد؛ زیرا الطافت طبع، پیوسته به نحوی بارزی به

اندیشه مدد می‌رساند و این خود از نتایج قطعی مخالفت با تراژدی است. هر نویسنده‌ای در کار خطیر، مجموعه‌ای از روش‌ها و مهارت‌ها را عرضه می‌کند و نکته اصلی چیزی است که

هایدن وایت بر آن تأکید ورزیده است. به اعتقاد او، روشگری هیچ تاریخ تراژیک را به یادگار نمی‌گذارد؛ درست به همان دلیل که ادبیات غمگناه را بر جانهاده است. کارکردهای طنزپردازانه در متون عهد روشگری امری تزئینی و هنری نیست، بلکه یک سبک بنیادی در معرفی و شناسایی آن است.^۲

اگر در مقایسه با آثار دیگر، کتاب «نیرونگ» اثر کندرسه-که پس از مرگش در سال ۱۷۹۵ میلادی انتشار یافت- کمتر طنزآمیز به نظر می‌رسد، به خاطر این است که شرایط نگارش آن مهم تراز شرح ویژگی‌هایش است؛ زیرا او از یک زندگی اشرافی

و استعدادی خدادادی برخوردار بود و به موجب آن در سی سالگی دیپر آکادمی علوم شد. انقلاب فرانسه بی اثر بودن کار او را اثبات کرد. وی ابتدا در انقلاب مشارکت ورزید، اما سازمان جدید «جاکوبین» (از فرقه‌های مذهبی دومینیکن) مخالفت کرد و به همین خاطر نیروی خود را پنهان ساخت. لکن وی را پس از بازپرسی و بازداشت به زندان اندختند. همانجا، در سال ۱۷۹۴ میلادی و احتمالاً به دست خودش در گذشت.

مقاله‌وی درباره تاریخ شریعت، از همین سال‌های دشوار نشأت گرفته است. اگر چه متن او فاقد طنین گستاخی‌های ولتر است، اما شاید بر جسته ترین مجموعه از روش‌ها و فرضیات روشگری را با هدف کاربرد آن‌ها در تاریخ عرضه کرده است. با وجودی که متشکیو (۱۷۴۹) در حوزه مطالعات تطبیقی خود در علم حقوق عمیق تراز کندرسه بود، اما کندرسه با الگوی مناسب تری نظریه گرایش‌های روشگری فرانسه به امر تاریخ نگاری را ارائه کرده است.

کندرسه همانند ویکو به سه چیز می‌اندیشید. به بیان دیگر او اعتقاد داشت، تاریخ بشر در سه مرحله قابل تفسیر است:

تاریخ ایران و جهان



نظری (رئیسی ادبیات و علوم انسانی)



سال سوم آموزش متوسطه

۲۷۱/۳

نخست، مرحله‌گذر از تاریکی دوران بدويت غیرقابل شناخت، به مرحله توسعه زبانی است که نگرش‌های ما از این دوران ضرورتاً بر حدس و گمان و حکایت‌های

مسافران آن متکی است.

مرحله دوم که با دشواری بیشتری در زمان حال قابل بررسی است، مرحله‌ای است که با ورود زبان و مقدمات نگارش الفبا ای آغاز می‌شود (یعنی پیدایی خط) و کندرسه به اهمیت علامت‌ها و تشنگی‌ها اشاره می‌کند.

مرحله سوم، به بیان ساده، شامل هر چیزی پس از مرحله دوم است؛ زیرا او مرحله دوم را به عنوان دوره‌ای در حال تکامل می‌نگریست که از زمان یونانیان آغاز و از دوره باستانی به زمان حال گذر می‌کند. درست از همین نقطه به بعد است که مورخ، حقیقت را از طریق نگاشته‌های معاصران به دست می‌آورد و این دوره نمایشگریک تداوم و پیوستگی است:

(از به هم پوستن داده‌ها و

مشاهدات، روابط برقرار می‌شود... فلسفه چیزی بیش از حدس و گمان نیست و چیزی جز حدسیات فرضی آن را نمی‌سازد. کافی است داده‌هارا فراهم آورده، به آن‌ها نظم دهیم تا حقایق سودمند را بشناسانیم؛ چرا که حقیقت را می‌توان از این پیوندها و نیز کلیت آن‌ها استنتاج کرد.«^۳

وی سپس تقسیم بندی‌های جزئی تری، در مجموعه‌های سه‌تایی دیگر، از مراحل سه‌گانه فوق ارائه می‌دهد که آخرین و در عین حال جالب ترین آن‌ها، مرحله‌ای است که با تجدید حیات علم و گسترش صنعت چاپ آغاز می‌شود؛ پیشرفت‌هایی که نشان می‌دهد، چگونه علم یوغ قدرت را درید و نویسنده را در زمان حال، یعنی در فرهنگی که می‌توانست با آن احساس خوشبختی کند- با وجود بداقبالی‌های شخصی اش- باقی گذاشت؛ زیرا علم می‌کوشد، راهی به سوی آینده بگشاید. نخستین کتاب او، «مطالعه‌ای در باب محاسبات اجتماعی»^۴ است و کندرسه، به معنای واقعی، آخرین فرد از این حلقة محسوب می‌شود.

شاید شیفتگی به علم و فلسفه بود که رویاروی اثر تحقیقی مورخ

به اندازه یک شخصیت بدکاره و «جلب کننده مشتری به دربار»، اغواگر نیست. اما در همان حال، پژواک انجمان‌های پاریس به گوش او می‌رسید. لذا او در ایجاد تنفر از پاریس به دلیل غلبه دوره‌های پر توحش، مانند عهد «آنگلوساکسون»، نقش داشت و آن‌ها را بدون هیچ گونه تحقیق و بررسی رها کرد؛ به ترتیب زیر:

«ماتا حدی می‌توانیم بگوییم که آن‌ها، در مجموع، مردمی خشن، غیر کشاورز، ناتوان از نگارش، فاقد مهارت در هنرهای مکانیکی، نافرمان در اطاعت از حکومت و قانون، نامتعادل در رفتار، سرکش و بی نظم بودند... تتها با پیروزی بر این مردم بود که آن‌ها در وضعیت فراگیری تدریجی مقدمات وسیع علوم و زراعت قرار گرفتند و به سوی تصحیح روش‌های تاهنجار و هرزگی هدایت شدند.»

حتی در جلدی که به استوارت اختصاص یافته است، فرضیات پاریسی هیوم در متن این روایت می‌درخشد. با وجود علاوه‌ای که به رمان، در سال‌های قبل از جنگ شهری^۱ داشت، در رفتار او شواهد و آمادگی لازم برای استفاده از روش حدس و فرض نمایان است؛ به ویژه هنگام سخن گفتن از موضوعاتی که وی هیچ شاهدی درباره آن‌ها ندارد و همچنین در موضوعاتی که نمی‌تواند درباره آن‌ها به نحو بسته‌ای «شناخت» حاصل کند؛ مانند توصیف زیر درباره یکی از مشهورترین گذرگاه‌هایی که چارلز اول به سال ۱۶۴۹ میلادی در آن اعدام شد:

«این ماجرا، داستان اندوه، خشم و سرگشتمگی رانه تنها در میان تماشاگران (کسانی که با توفانی از مصیبت در گیر بودند)، بلکه در میان همه افسار ملت که به زودی از این اعدام مصیبت بار اطلاع یافتد، تشریح می‌کند... در اذهان ضعیفتر، به علت علاقه شدید، این امر حیرت‌آور می‌نمود. زنان آبستن با تشکیل دسته‌هایی که به جلو حرکت می‌کردند، فریاد می‌زدند که: اشخاص دیگری می‌باشند در این آشوب‌ها و مالیخولیا فرومی‌رفتند، و عاملان مجرما را به قبرستان حواله می‌دادند و ندا سرمی دادند که: نه واقعاً این حرکت نشانه بی‌عقلی است. آن‌ها نمی‌خواهند یا نمی‌توانند شاهزاده مورد علاقه خود را زنده بیبینند. به محض انتشار این اخبار، چارلز اول ناگهان درگذشت و سکوهای خطابه با سیلاپ اشک‌ها خیس شد.»

این روش‌ها عمدتاً در آثار ویلیام روپرستون، از اهالی ادینبورگ، دیده نمی‌شود. تاریخ نگارهای اسکاتلندی و آمریکایی با مطالعه و شناخت بیشتری درباره چارلز پنجم، نگرشی وسیع تر و ذهنیتی تاریخی تری ابراز داشته‌اند.

روابط انگلیس با اروپا، به رغم شهرت ناپسندش، در ارتباط با اسکاتلند آهنگی متفاوت داشته است. به هر حال در این میان، سفرهای ادوارد گیبیون که هر گونه احساس دوری را تحت الشاعع قرار داده است، یک استثنای شمار می‌رود. مرگ پدرش در ۱۷۷۰

بزرگ فرانسه در این نسل قرار گرفت. فرانسه می‌باشد به انتظار بشنیدن تا انقلاب به کانون تجربه‌ای مدرن تبدیل شود و خمیرمایه یک تاریخ نوین را فراهم آورد؛ تاریخی که می‌شله می‌باشد پنجاه سال بعد آن را بنگارد.

آمریکا، کشوری که فرزند ایده‌های پاریس است، می‌باشد خود یک تاریخ نگاری ویژه عهد روشنگری پدید آورده باشد. اما این کشور، تا قبل از ۱۸۱۰ میلادی توانست یک قالب معنادار در این حوزه عرضه کند. به رغم گسترش اندیشه روشنگری در تجربه تاریخی کشورهای دیگر، بر جسته ترین حوزه عمل آن، در اسکاتلند و بریتانیا رقم خورد. منظور ما اسکاتلندی است که تعالیمی را از فرانسه دریافت کرده است. این امر برای کسانی که با وابستگی ستی دو جامعه آشناشی دارند، شگفت‌آور نیست.

این مطلب به طور ویژه در شرح حال دیوید هیوم (۱۷۱۲-۱۷۷۶) بازتاب یافته است و «تاریخ انگلستان» (وی ۱۷۵۴-۱۷۶۲ م)، نمونه ادبی مناسبی برای کاوش در معنای تاریخ نگاری عهد روشنگری است. وی که هنوز در بروشور کتابخانه انگلستان به عنوان دیوید هیوم «تاریخ نگار» شهرت دارد، بیشتر (و بالای مناسب‌تر) به عنوان «فیلسوف» شناخته شده است. هیوم سال‌های ممتازی را قبل از پذیرش مقام کتابداری در دانشکده حقوق (ادینبورگ) به سال ۱۷۵۲ میلادی، در سفری اروپا و بریتانیا سپری کرد. در این سفرها وی به منابعی دست یافت که به او اجازه تاریخ نگاری داد. وی از آغاز مترجم این نکته بود که کتاب‌های تاریخی اش می‌باشد بخشی از پولی را که برای چاپ گستردۀ آثار فلسفی اش لازم داشت، تأمین کند.

دوره‌های متأخرتر «تاریخ انگلستان» هیوم، هم او و هم مخاطبان احتمالی اش را تحت تأثیر قرار داد. هیوم با نظریه تداوم یک روایت، مخاطبانش را در سراسر یک دوره هفت‌صد ساله به وحشت انداخت.^۲ او با آغاز این رویکرد، داستان «بازگشت به گذشته» را در حالی که واقعاً به دهه آینده نظر داشت، نوشت. جلد نخست این کتاب که در ارتباط با خاندان استوارت بود، سبب حزن دائمی وی شد؛ زیرا اظهاراتی مبنی بر هواداری اش از چارلز اول و استوارت بیان کرد. (او که یک مورخ توری^۳ بود، پاکی‌ها و مشخصه‌های انقلاب ویک ۱۶۸۸ را نادیده انگاشت) و همین پیچ و تاب‌ها بطمئن‌آن توجه وی را از مسیر پیش فرض‌های تاریخ نگاری عهد روشنگری منحرف ساخت.

اغوای فلسفی هیوم در متن تاریخی وی تجلی نیافته است. یعنی از شگفتی‌های این اثر، قرار دادن هیوم در جایگاهی است که آموزه‌های فلسفی اش را به فراموشی می‌سپارد. به عنوان نمونه، هنگامی که به نگارش رخدادهای گذشته می‌پردازد، از اصل علیت غفلت می‌ورزد. در حقیقت او درباره بسیاری از مسائل فراموش می‌کند که وی هیچ گاه در نگاه مورخان عهد روشنگری و پس از آن،

میلادی، به او امکان داد تا در لندن اقامت گزیند. گیوبون قبلاً عمدتاً در «لوزان» می‌زیست. او سفرهای قابل ملاحظه‌ای انجام داده بود

که مهم‌ترین آن‌ها، دیدار از

روم به سال ۱۷۶۴ میلادی

بود. با این سفر، آرزوها و

تمایلات او از ۱۷۶۸

میلادی، یعنی هنگامی که

نگارش «ظهور و سقوط

امپراتوری روم» را آغاز کرد

(۱۷۷۶-۱۷۸۸ م)، به تحقق

پیوست.

این اثر که ناظر بر

گفت و گوهای بوسل و

جانسون بود، در پایان قرن

نوزدهم به عنوان یک اثر ادبی

شهرت یافت؛ چنان‌که

امروزه نیز یادآور یک مطالعه

تاریخی است و مردمان

فرهیخته آن را به عنوان نمونه

برجسته‌ای از آثار تاریخی

مکتب قرن هجدهم

می‌شناسند. برتری گیوبون

نسبت به بوسل و جانسون، در

واقع فهم و درک عمیق‌تر وی

در تحلیل تاریخی بود که در اثر

تاریخی و وزین او انعکاس

یافت. چنان‌که هر یک از آن دور گفت و گوهای سال ۱۷۷۵ میلادی

آشکارا از موضوع طفه رفتند. به عنوان نمونه، جملات زیر این امر را به نمایش می‌گذارند:

«جانسون: می‌بایست بررسی کنیم که چگونه یک تاریخ بسیار

کوتاه می‌شود. منظور من تاریخ واقعی بی دروغ است؛ این که

پادشاهان به طور مسلم سلطنت کرده‌اند و در جنگ‌های واقعی پیکار

نموده‌اند. آیا ما می‌توانیم واقعاً به این گزارش‌ها متکی باشیم، در

حالی که تقریباً همه‌این آب و تاب‌ها و همه فلسفه‌های تاریخی بر

حدس و گمان مبنی است؟

بوسل: پس آقا، شما همه تاریخ را به چیزی در حدود یک سالنامه

تزل خواهید داد که در واقع تدوین یک مجموعه صرف از رخدادهای

تقویم نگارانه است؟

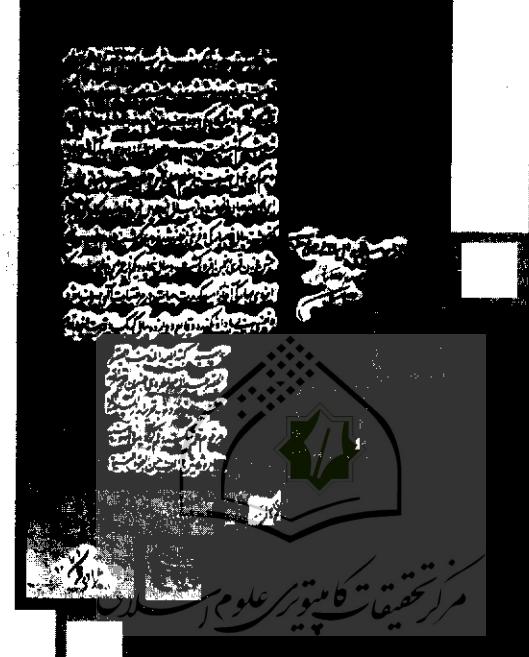
گیوبون: چه کسی می‌بایست در نگارش تاریخ به کار گمارده شود؟

کسی که هنگام نگارش جلد نخست، که یک سال به درازا کشید،

حضور داشته باشد، اما حاضر نباشد چند قدم در دفاع از آن گونه

تاریخ شناسی

دوره پیش دانشگاهی - رشته علوم انسانی



نوشته‌ها بردارد. او احتمالاً تمايل نداشت شخصاً به جانسون اعتماد ورزد.^{۱۰}

گیوبون، برخلاف بسیاری از معاصرانش، اعتقاد داشت که می‌توان گذشته را کاملاً با توجه به شناخت منابع، کشف مجدد آثار به جا مانده و نیز، شیفتگی قرن هجدهمی به آثار مکتوب، بازآفرینی کرد. چنین تصمیم راسخی بود که قدرت و استعداد او را از جهت گیری در مسیر نگارش نثر کنایه‌آمیز قدیمی، تقریباً به سوی سبک توصیف و معرفی تغییر داد؛ یعنی سبکی که به عنوان رویکرد روشنگری به تاریخ‌نگاری می‌شناسیم.

آنچه او را در این رویکرد ثابت قدم نگه داشت، طنز و کنایه‌ای او بود؛ یعنی روشی که تلویح‌حا بشی از کلاه سه گوشه قرن هجدهمی به این قرن تعلق دارد. آثار گزارش شده‌او، همان‌گونه که گی گفته است، همزمان دست کم دارای دو سطح متفاوت است: نخست، سطح عمومی که نیت و هدف اورا از طریق عاملان

آن نشان می‌دهد و آهنگ واحدی دارد؛ دوم، واقعیت مستور که نشان‌دهنده یک واحد متفاوت است و خواننده را وامی دارد، با وی همدست شود تا تاخرستنی و کلبه مشربی عمومی و نیز استنتاج او را دریابد.^{۱۱} منابع او هرگز بر قدرت خلاقه‌اش چیره نمی‌شد. هیچ یک از این دو سطح، نقد ادبی (آن گونه که وی در صدد اقامه‌اش بود)، محسوب نمی‌شد. با این همه، او یک متن ابداعی نگاشته بود که هم در بردارنده معنا و هم تبیین بود. به عنوان نمونه، این نکته که رومی‌ها به سبب دوره‌های متواتری تحمل بدیختی‌ها و مراتت‌ها، راهشان را گم کردند، و علتی که گیوبون از این امر، به عنوان یک تبیین عمومی ارائه می‌کند، یک علت واحد یا ویژه نیست، بلکه موضوعی است که می‌تواند هر جامعه‌ای را به تحلیل برد. به عبارت دیگر، او تصور می‌کرد که رخدادها را به صورت انتزاعی و براساس شناخت قوانین حاکم بر آن‌ها تبیین می‌کند. به عنوان نمونه، او به مسائلی اشاره می‌کرد که آشکارا به چشم می‌خورد؛

موضوع که در هر قالب انتقادی، تحقیق خوداتکای عهد روشنگری ظهور می‌یافتد و به رد حاکمیت متافزیکی می‌پرداخت، کمتر نیازمند استدلال است؛ یعنی فضای عمومی اروپای پس از ۱۷۵۰ میلادی، بی‌چون و چرا در گسترش ایده‌های تاریخی مؤثر بود. اما این که چگونه و به چه میزان آن را محدود کرد، کمتر روشن شده است. در مجموع، اندیشهٔ قرن هجدهم در تعمیم برداشت‌های مربوط به یک «زمان حال خاص» و نیز متون طنزآمیز آن، صرف نظر از پیج و تاب‌های آن در شرابط بشیری، در برخورد با آنچه مورخان می‌خواستند دربارهٔ آن شناخت حاصل کنند، باشکست مواجه شد.

در پی تن دادن دنیا به قانون بود که آشکار شد، فهم روشنگری از تاریخ، گذشته را به عنوان یک قلمرو تحقیق، ناقص کرده است. اما این امر زمانی اعلام شد که واقع‌ادورهٔ آن سپری شده بود؛ دقیقاً همان گونه که انقلاب ۱۷۸۹ میلادی فرانسه بیش از همه، جامعه‌ای کشور را در هم شکست. ارتش ناپلئون نیز

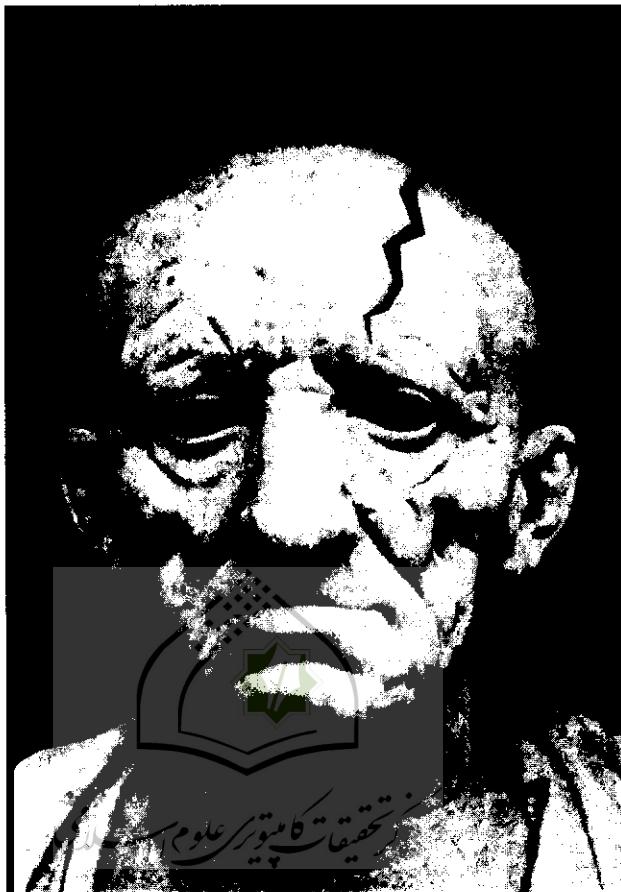
بیش از همه، سبب نابودی زندگی و دارایی مردم این کشور شد. آشتفنگی‌هایی که در سراسر اروپا پدید آمدند، به طرح این پرشنش دربارهٔ ماهیت دولت‌ها و نیز سرچشمه‌های هویت فرهنگی آن‌ها، به ویژه اختلافات بین مورخان نسبت به تودهٔ مردم انجامید. برای فیلسوفان، به اندازهٔ مورخان، دنیای پس از ۱۷۸۹ میلادی مستلزم مسائلی فراتر از فلسفهٔ کلی مشربی، و حائز اهمیت‌تر از یاوه‌سرایی‌های درون انجمن‌ها، و پذیرفتنی تراز تبلیغ اندیشهٔ ترقی و نیز دست پنهان روح و اندیشهٔ بشر بود.

مانند این نکات: «ازن صفتی به علت فقدان جنگ عمومیت یافت؛ استثمار اقتصادی آثار پیش‌بینی نشده‌ای به بار آورد؛ ضعف کلی مانع از توجه به گسترش امپراتوری بود...»

هر چند یکی از این نکته‌ها حالت انتقادی دارد، اما مجموعهٔ آن‌ها کتاب وی را به صورت یک اثر تمام عیار شکل می‌دهد. ستیز با آزادی ضامن سلامت مدنی است، و مزهٔ این خوشحالی را علم و پدید آورندهٔ آن خواهد چشید، از جملهٔ نکاتی است که گیون انکار آن را سرآغاز تسلیب ساختار اجتماعی می‌شمارد. این بدان معناست که حکومت می‌باشد از دام‌های دموکراسی خام اجتناب ورزد و به خاطر داشته باشد که:

«عمارت پابرجا و پرقدرت روم ترقی یافته بود و با فرزانگی اعصار حفظ می‌شد. ایالات مطیع تراجان و آتنویوس به وسیلهٔ قانون با یکدیگر متحد شدند و به کمک هنرها آراسته شدند...»

اصول کلی حکومت بر عقل، سادگی و نیکوکاری استوار بود.^{۱۲۶} البته هنوز نقطهٔ آغاز تاریخ نگاری گیون، خود اقتیاس از متأخری بود که نظریهٔ روشنگری بر آن مبنی بود. کتاب او به طور تلویحی از استقرار آزادی و مشروطه در انگلیس (۱۶۸۹ م)، ستایش می‌کند و در مقابل به ملامت رومی‌ها می‌پردازد که همین نعمت را به دست آورده‌اند، اما ارزان از دست دادند. به خاطر همین کتاب‌ها و نیز کاهش شواهد مربوط به آگاهی عهد روشنگری، ارزش‌های تاریخی جدید بروز می‌کند. اهمیت این



تحقیقات کامپیوتر علوم

- | | | |
|--|---|---|
| <p>۳۶۶. ۱۱. گی، ۱۹۷۵، ص. ۴۷</p> <p>۱۲. همان، ج. ۱، ص. ۳۱</p> | <p>۷. Tory؛ از جریان‌های سیاسی ریشه‌دار بریتانیا.</p> <p>۸. همان، ج. ۱، ص. ۳۰۵ و ۳۰۶.</p> <p>۹. Civil war.</p> <p>۱۰. بولسل، ۱۷۹۱، ج. ۲، ص. ۳۶۵ و</p> | <p>۲. Essai sur les maurs.</p> <p>۳. وايت، ۱۹۷۳، ص. ۶۶.</p> <p>۴. کندرس، ۱۷۹۵، ص. ۹.</p> <p>۵. Integral Calculus.</p> <p>۶. هیوم، ۱۷۵۴-۱۷۶۲؛ (Modern Historio graphy)</p> |
|--|---|---|